

پیشگامان فرهنگ بر جاپ هفتم

تمدن و ملالت‌های آن

زیگموند فروید

مترجم

محمد مشری

تمدن و ملالت‌های آن (۱۹۳۰) اثر زیگموند فروید، یکی از مهم‌ترین آثار وی است که به بررسی رابطه بین تمدن و میل جنسی می‌پردازد. در این کتاب، فروید استدلال می‌کند که تمدن برای برقراری نظم و انضام، نیازمند سرکوب میل جنسی است. این سرکوب منجر به بروز مشکلات روانی و عصبی می‌گردد. فروید در این کتاب، مفاهیمی مانند «سوپر ایگو» و «میل جنسی» را به تفصیل شرح می‌دهد. این کتاب یکی از آثار مهم و تأثیرگذار فروید است که به دلیل سادگی و عمق آن، مورد توجه گسترده‌ای قرار گرفته است.



نشرنامه

تهران

۱۳۹۸

www.nashrnamah.com

پیش‌گفتار مترجم بر چاپ هفتم

«صدای خرد آرام است، اما خاموش نمی‌شود تا به آن گوش بسپارند.»

زیگموند فروید

تمدن و ملالت‌های آن^۱ (۱۹۳۰) در ردیف دیگر نوشته‌های جامعه‌شناختی فروید چون توتم و تابو^۲ (۱۹۱۳)، آینده‌ی یک خیال‌واهی^۳ (۱۹۲۷) و نامه‌اش به آلبرت اینشتین^۴ (۱۹۳۲) بیانگر دیدگاه‌های او درباره‌ی فرهنگ بشری است و از آثار دیگر او در این حوزه جامع‌تر و مشهورتر است. کوشش فروید برای ساختن طرحی منسجم از زیست روانی انسان مبتنی بر این شناخت بود که پدیده‌های روانی، از جمله روان‌نژندی‌ها، حاصل تأثیر متقابل سرشت فیزیولوژیک انسان‌ها و عوامل محیطی و پیشینه‌ی فرهنگی آنان است. این شناخت روانکاوی را ناگزیر به بررسی و نقد جامعه‌شناختی فرهنگ و تمدن سوق داد.

1. *Das Unbehagen in der Kultur*

2. *Totem und Tabu*

3. *Die Zukunft einer Illusion*

۴. آلبرت اینشتین پس از جنگ جهانی اول در نامه‌ای به فروید نظر او را درباره‌ی امکان پیشگیری از جنگ جویا شده بود. فروید در پاسخ به نامه‌ی او به زمینه‌های روان‌شناختی جنگ پرداخت. این دو نامه با عنوان چرا جنگ؟ منتشر شده‌اند.

مفهوم تمدن طی شکل‌گیری نظریه‌ی روانکاوی فروید مانند برخی بخش‌های دیگر این نظریه مورد بازبینی قرار گرفت. اما به طور کلی می‌توان گفت فروید از تمدن مجموعه‌ی دستاوردهایی را می‌فهمید که شیوه‌ی زندگانی انسان را از زندگی اسلاف حیوانی‌اش جدا می‌سازد و دو هدف عمده دارد: یکی حفظ انسان در برابر نیروهای ویرانگر طبیعت و دیگر ساماندهی پیوند میان انسان‌ها. همزیستی و پیوند آدمیان که به بنیاد نهادن خانواده و تشکیل دولت انجامید از عشق و اجبار (یا نیاز) برخاسته است. فروید این دو را والدین تمدن می‌داند. اما وابستگی فرد به افراد دیگر ناگزیر با محدود کردن رانه‌های همراهی است که ارضای آن‌ها لذت‌بخش و مهارکردنشان باعث ناخشنودی است. این واقعیت علت تعارض‌ها و معضلات در همزیستی آدمیان است.

خاستگاه رانه تن انسان است، اما رانه در روان آدمی بازنمایی می‌شود (Triebrepräsentation) و به صورت تصور (Vorstellung)، احساس و عاطفه (Affekt) پدیدار می‌گردد.

فروید بازنمایی دو رانه‌ی بنیادین انسان را که رانه‌ی عشق (Eros) و رانه‌ی مرگ (یا تخریب) می‌نامدشان در برابر یکدیگر قرار می‌دهد و سرنوشت تمدن بشری را وابسته به چیرگی یکی بر دیگری می‌پندارد. او

۱. «رانه» ترجمه‌ی واژه‌ی آلمانی Trieb است (در انگلیسی drive و در فرانسوی Pulsion). Trieb از فعل treiben به معنای راندن و سوق دادن است. در ترجمه‌ی انگلیسی آثار فروید به سروراستاری جیمز استرچی (James Strachey) این واژه به instinct (غریزه) ترجمه شده است. در زبان آلمانی هر دو واژه وجود دارد و فروید این دو را به مفاهیم متفاوت به کار برده است. منظور فروید از واژه‌ی «غریزه» رفتاری است که ویژه‌ی نوع است و از حیث ژنتیک تثبیت شده است، رفتاری که در قلمرو حیوانات حاکم است. اما در واژه‌ی «رانه» تکیه بر غایت کم‌تر است و مفهوم اجبار و فشاری که سرکوب‌نشده‌ی است بیش‌تر مستتر است. «رانه» در روانکاوی فروید نیروی محرکی است که از یک تنش در ارگانسیم برمی‌خیزد و هدفش فرونشاندن آن تنش و برقرار کردن نوعی تعادل حیاتی است و برای رسیدن به هدف به ابژه‌ای نیاز دارد. بنابراین مفهوم «رانه» از مفهوم غریزه بسیار فراتر می‌رود.

برخلاف آرمان‌گرایان معتقد نیست که انسان ذاتاً «خوب» است، بلکه می‌داند که «انسان فقط موجودی نرمخو و نیازمند عشق نیست که تنها وقتی به او حمله می‌برند از خود دفاع کند، بلکه سهم زیادی از گرایش پرخاشگری را نیز باید در شمار استعدادهای برانگیزنده‌ی او دانست. در نتیجه، ممنوع برای او نه فقط یاور و ابژه‌ی جنسی بلکه کسی است که او را وسوسه می‌کند تا رانه‌ی پرخاشگری‌اش را به وسیله‌ی او ارضا کند، از نیروی کارش بی‌دستمزد سوءاستفاده کند، او را بدون موافقتش مورد استفاده‌ی جنسی قرار دهد، دارایی او را به تملک خود درآورد، او را تحقیر کند، باعث رنج او شود، او را شکنجه کند و بکشد.»^۱

چنان‌که خواننده با مطالعه‌ی این اثر درخواهد یافت، فروید مهارکردن این دو رانه‌ی بنیادین را از ضرورت‌های تمدن و در عین حال باعث ناخشنودی انسان‌های متمدن می‌داند. عنوان این نوشته مبین همین واقعیت است. چنین به نظر می‌رسد که تحت اختیار درآوردن پرخاشگری و مهار رانه‌ی جنسی برای آدمیان آسان نیست. انسان نامتمدن از حیث ارضای رانه‌هایش آزادی بیش‌تری داشت، اما در عوض از امنیت انسان متمدن بی‌بهره بود. بنابراین انسان‌ها در تمدن آزادی را به میزان زیادی با امنیت مبادله کرده‌اند. اما فروید دلیلی نمی‌بیند که به زندگی انسان نامتمدن رشک ببریم و مانند روسو به شعار «بازگشت به طبیعت» اقتدا کنیم.

شاید هم باید با این فکر خوب‌گیریم که این مشکلات از تمدن جدانشدنی و اصلاح‌ناپذیرند. با نگاهی به تاریخ و اوضاع امروز جهان باید تصدیق کرد که جامعه‌ی متمدن همواره دستخوش فروپاشی است و آینده‌ی نبرد میان تمدن و نیروهای تخریب نامعلوم است. می‌بینیم که فروید در

۱. از فصل پنجم (صص. ۶۷، ۶۸) همین کتاب.